

متن کامل کتاب مرد روزگاران نوشته ی علی مدرس به صورت الکترونیکی در آمده است تا قابل دسترس برای همگان باشد. فرم الکترونیکی کتاب اندکی خلاصه، ویراستاری و به روز شده است. تمامی حقوق چاپ و نشر این کتاب متعلق به نشر هزاران می باشد. در صورت استفاده از کتاب به عنوان منبع ذکر نام ناشر الزامی است. لطفن از الگوی زیر استفاده کنید:

علی مدرس، مرد روزگاران: مدرس شهید نابغه ی ملی ایران، تهران: نشر هزاران، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

مرد روزگاران: مدرس شهید نابغه ی ملی ایران

علی مدرس

مدرس و تاریخ: اعتراضات به جزوه ی بازیگران عصر طلایی

(صفحات ۸۶ تا ۹۲ کتاب مرد روزگاران)

(ویراستاری و به روز شده در تاریخ ۳ آبان ۱۳۹۳)

زمانی که گاندی برای پایان دادن به استثمار انگلیس قیام کرد به سرعت در قلب تک تک مردم هند جای گرفت. هم اکنون گاندی مظهر اندیشه ی پاک، آزادی، و افتخار هند است و نمی توان افکار و مبارزات او را از تاریخ هند جدا کرد یا از قلب مردم زدود. شاید، حتی امروزه، آزادیخواهان و روشنفکران بسیاری آرزو داشته باشند که مثل گاندی باشند. در ایران نیز افرادی چون مدرس و مصدق از خاطره ها فراموش نشدند و قهرمان ملی مردم باقی ماندند. از زمان شروع فعالیت های سیاسی مدرس تا به امروز جراید و مجلات مطالب بسیاری در مورد او منتشر کرده اند و کتاب های متعددی در مورد وی نوشته شده است و دیدگاه های مختلفی در مورد نظرات و عملکرد او وجود داشته است. ولی تعدادی از این مطالب بدور از واقعیت و ساختگی است. به عنوان مثال سال ها قبل در مجله ی روشنفکر مطلبی به مدرس نسبت داده شد که درست نبود. وقت ملاقاتی از رحمت الله مصطفوی، سردبیر آگاه و متعهد مجله، گرفتم تا دلیل آنرا جویا شوم. ایشان گفتند که تجربه کرده ایم که هر شماره که حاوی مطلبی در مورد مدرس است به سرعت فروش می رود، علی رغم اینکه هنوز بسیاری از اقدامات و مبارزات مدرس و چگونگی فداکاری هایش را نمی توان شرح داد.^۱ شاید مشهورترین نوشته ای که بر اساس دشمنی با مدرس نوشته شد جزوات بازیگران عصر طلایی نوشته ی ابراهیم خواجه نوری بود. انتقادات او حتی در زمان حیات خود وی غوغایی بر پا کرد که چرا فرد ملی گرای ایران را بازیگر خطاب کرده است. اگر چه اولین قسمت جزوات در مورد محمد حسین آیرم، علی اکبر داور، علی دشتی و تعدادی دیگر بود، در اینجا قسمت مربوط به سید حسن مدرس مورد بررسی قرار گرفته است. از جمله منتقدین، حسین مکی، سخن گوی دولت بزرگمرد محمد مصدق، بود که انتقاد از ابراهیم خواجه نوری را به شکل کتابی با عنوان مدرس قهرمان آزادی به چاپ

رساند. ۲. ابوالفضل آل بویه نیز مطلبی در روزنامه ی آزاد، شماره ی ۱۳۸، مورخ چهارشنبه ۴ خرداد ۱۳۲۲ منتشر نمود. همچنین، ج.ر. راستین در روزنامه ی ستاره، شماره ی ۱۵۳۳، مورخ یکشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۳۲ نقدی با عنوان در اطراف زندگی مدرس نوشت.

----- پاورقی ها -----

۱. اطلاعات مربوط به این نشریه در کتاب شناسنامه ی مطبوعات ایران از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ نوشته ی مسعود برزین، انتشارات بهجت آمده است.

۲. حسین مکی بعدها با نگارنده تماس گرفتند و در ملاقات های متعدد، صحبت ها و بحث های بسیاری در مورد مدرس و مصدق پیش آمد. کتاب مدرس قهرمان آزادی چند بار تجدید چاپ شده است. مرحوم مکی نقدی بر کتاب بازیگران عصر طلایی در روزنامه ی ستاره، شماره ۱۵۳۰ نوشته بودند و در کتاب مدرس قهرمان آزادی دو نقدی که در زیر آمده است را آورده اند.

نقل از ابوالفضل آل بویه، روزنامه ی آزاد، شماره ی ۱۳۸، مورخ چهارشنبه، ۴ خرداد
در مثل است چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است، یعنی کسی اگر در حدود اطلاعات و شناسایی های شخصی خود سخن براند و آنگاه در باره ی یکی از زندگان که با ایشان آمیزش و نشیت و برخاست داشته به مراتب در نظر خردمندان بر این ترجیح دارد که راجع به کسانی که از جریان احوال ایشان وقوف ندارد و یا آنکه موجباتی در بین آنان جدایی های اساسی ایجاد کرده سخن بگوید و یا به عبارت دیگر بیوگرافی بنویسد.
آقای ابراهیم خواجه نوری که از سال گذشته به این طرف راجع به حوادث زندگی چند تن از دوستان خود و همچنین دست پروردگان دوره ی گذشته و به عبارت بهتر که اصطلاح خود ایشان است: بازیگران عصر طلایی، مطالبی کمابیش نزدیک یا دور از حقیقت نوشته اند و در عین حال یاران نزدیک خود را معرفی نموده اند. در این میانه نوک قلم ایشان به ترجمه ی احوال کسی متوجه می گردد که به هیچ وجه در عرصه ی این بازیگری و خود ستایی آن دوره دخالتی نداشته، بلکه در آغاز این عصر تاریک به اندازه ای با موسس و عوامل اصلی خودسری و استبداد زد و خورد کرده که سرانجام آزادی و جان خود را در این راه نثار نموده است.

کسانی که با تاریخ معاصر ایران سر و کار دارند می دانند که مرحوم مدرس که از دوره ی دوم مجلس تا پایان دوره ی ششم همواره از طرف مردم تهران با اکثریت قریب به اتفاق برای نمایندگی مجلس انتخاب شد و در هر موقعی از اظهار شخصیت و ابراز رشادت دریغ نداشت به هیچ وجه با بازیگران عصر طلایی که مشتی خودخواه و ابزار دست مردی مستبد و خودپسند بودند ارتباطی نداشت. بلکه برعکس برجسته ترین مخالف این طبقه و رشیدترین کسی بود که از عهده ی او ساخته بود با اساس خودسری مقاومت کند.

نمی دانم چه پیش آمده که آقای ابراهیم خواجه نوری با وجود آنکه با بسیاری از بازیگران عصر طلایی که هنوز در قید حیات اند و صاحب درجات و مقامات اند از نزدیک ارتباط داشته و با مؤثرترین عوامل رضاشاه حشر نزدیک و صمیمیت خاص داشته و از غالب مردم به روحیات و اخلاق و اعمال این دسته تبه کار بیشتر آشنایی داشته، به جای آنکه از اطلاعات شخصی خود، مثلاً در مورد مختاری، استفاده کرده و بیوگرافی این شخص را بنویسد، در میان پیغمبران جرجیس را پیدا کرده است.

آقای خواجه نوری، آیا صدمات و مصائبی که از عمال بیگانه و بازیگران عصر طلایی، در مدت ۱۴ سال به مرحوم مدرس وارد آمد و سالیان دراز در نتیجه ی سیاهکاری ها و بد اندیشی های فرومایه و بی پایه در حبس و تبعید و آوارگی و بی سر و سامانی و بالاخره دستخوش دژخیمان عصر طلایی گشته و با کمال رشادت شریک ممت را از دست عمال مختاری نوشید و جان به جان آفرین تسلیم نمود تا از این رنج و محنت نجات یافت، کافی نیست که شما او را در ردیف بازی گر یا

آرتیست بیاورید؟

آقای خواجه نوری، این همه برای پیرمرد مقدس و مرد پاک دامن و شهید راه آزادی کافی نبود که شما قلم برداشته او را در ردیف بازیگران عصر طلایی نام می برید؟

آقای خواجه نوری، اگر دسترسی به عالم ارواح داشتید، امروز می دیدید که روح پاک مدرس از این اقدام بی انصافانه ی شما به مراتب از ستمی که عمال مختاری متحمل شده شکوه و گله مندی داشت. کسی که در بامداد عصر طلایی ریزه خواران خوان یغما و ستم به صورت او سیلی زدند و جنایت کاران دستگاه درگاهی او را گلوله باران نموده و بدن او را هدف تیر کین خود ساخته و در مدت ۱۱ سال از این زندان و ازین مرز به آن مرز، زیر نظر سپاهی و پاسبان جابجا می شد، عاقبت دست های بی رحم مختاری ها او را خفه کردند، به چنین شخصی می توان جسارت ورزید و شرح حال او را زیر عنوان بازیگر نوشته و به چاپ رساند؟ من که از این اقدام شما چیزی نمی فهمم و نمی توانم به اصل و اساس آن پی ببرم. ولی از برخی می شنوم که آقای خواجه نوری در ضمن بیوگرافی آیرم سعی کرد پایه ی فجایع و ریشه ی معایب نظمیه را نشان دهد و در حقیقت تقصیرات و گناهان مختاری را مانند شبخ و نمونه ی کوچکی از اعمال زشت دوره ی آیرم به شمار آورد و شاید امروز هم که پرونده ی قتل مدرس بار دیگر از دیوان کشور به دیوان کیفر بازگشته تا قضاوت پاکدامن کیفر قاتلین بی رحم او را معین کنند، شما چنین موقعی را مغتنم شمرده و می خواهید در ضمن مقالات و ترجمه حال مدرس عذر یکی از بزرگترین فجایع سرپاس مختاری را بخواهید و در حقیقت برای کردار زشت و تباهکاری او مجوزی پیدا کنید. من که چنین سخنی را باور نمی کنم. هر چه باشد شما نویسنده و صاحب قلم هستید و هیچ وقت دل یک نویسنده حاضر نمی شود که بر سیاهکاری های این دژخیمان عصر طلایی پرده عفو و اغماض بيفکند و خون پاک یکی از شهیدترین و برجسته ترین فرزندان آب و خاک را در زیر آب تیره رنگ قلم محو و مستور سازد. بنابراین، از شما بنام حق و انصاف تقاضا می شود اگر حقیقتا هم مجذوب تاریخ زندگی این مرد شجاع وطن پرست شده می خواهید تاریخی برای هموطنان بنویسید سزاوار است این نام ننگ آور بازیگران عصر طلایی را اقلا از پشت دفتری که مشتمل بر ترجمه ی حال مدرس است بردارید و به جای آن بنویسید شهید عصر طلایی.

نقل از ج. ر. راستین، روزنامه ی ستاره، شماره ۱۵۳۳، مورخ یکشنبه، ۱۵ خرداد ۱۳۳۲

هر کس اندکی سواد فارسی و ذوق داشته باشد و بازیگران عصر طلایی آقای خواجه نوری را بخواند طبعاً به شیرینی قلم ایشان اعتراف می کند. لیکن شیرینی قلم با تحقیق در مسایل تاریخی و نمودن حقایق دو مبحث است. هستند نویسندگانی که با داشتن اطلاعات و محفوظات تاریخی و حتی اسناد و مدارکی برای تسهیل در کار از شدت وسواس و احتیاط جرئت این کار را ندارند. برای نوشتن تاریخ یا قضایای تاریخی هر قدر هم نویسنده به شاخ و برگ قائل باشد و راه آن را آمیختن هزل و افسانه به حقایق، باز هم باید حریمی قائل شود که قلم از آن تجاوز نکند و از حقیقت منحرف نگردد. مقاله در اطراف زندگی مدرس به قلم آقای حسین مکی، مندرج شماره ۱۵۲۰، روزنامه ملی ستاره، انتقادی صحیح و بجا و بلکه حقیقتی روشن بود که هر کس از تاریخچه مشروطیت ایران و احوالات نمایندگان نامی ۱۳ دوره مجلس و وقایع ادوار فترت و کودتا تا حدی مطلع باشد، گواهی می دهد که انتقاد آقای مکی خواه از لحاظ جریان تاریخی و خواه از لحاظ احترام به شخصیت مرحوم مدرس بجا و به مورد بوده است.

از لحاظ تاریخی، زیرا از بدو انتخابات و ورود مرحوم مدرس به تهران به عنوان یکی از پنج نفر علمای طراز اول بیش از ثلث قرن نمی گذرد و هنوز وقایع آن دوره در خاطر طرفداران مشروطیت و آزادی که خود داخل در معرکه یا ناظر بوده اند کالانش فی الحجر منقوش است که از این روی طبعاً انتقادات آقای مکی را تصدیق دارند.

از لحاظ احترام به شخصیت مرحوم مدرس این هم قولی است که جملگی برآند و حتی می توان گفت بیشتر طرفداران مدرس و یاران سیاسی او اشخاص متجدد و آزادی خواهان صمیمی بوده اند. ای کاش مرحوم مدرس در قضایای شهریور ۱۳۲۰ هنوز در محبس کاشمر (ترشیز) زنده می بود تا معلوم می شد ملت ایران چگونه از آن رادمرد دانشمند و آزادی خواه استقبال می کند و با چه احترام و ستایشی وظیفه قدردانی خود را از آن همه فداکاری و استقامت بجا می آورد.

افسوس و هزار افسوس که این مرد بزرگ و این گوهر گرانمایه را عفریت دیکتاتوری و خودسری از میان ملت دربرود و پس از سالها استقامت و بردباری نابود کرد. راست است که عقیده و قلم آزاد است و به مصداق گروهی این، گروهی آن

پسندند. آقای خواجه نوری هم مختارند که بدون توجه به عقیده و افکار دیگران حتی شخصیت مرحوم داور را در بیوگرافی خود از مرحوم مدرس بالاتر و مهم تر جلوه دهند. همان طوری که از بسیاری جهات دیگر هم مرحوم داور را ستوده اند. و اگرچه قدردانی معنوی و حقیقی از خدمات اشخاص تاریخی بسته به استعداد و قوه تشخیص عمومی و کلی ملت است، بایستی عقاید و نظریات خودی و خصوصی در عقیده کلی و عمومی مستهلک شود. و این کار هم دیر یا زود خواهد شد. وضعیت اینگونه نخواهد ماند که به سبب عدم رشد ملت یا به سبب فرضیات و نظرات خاصی، خادم خائن و خائن خادم معرفی بشود. لیکن معهذاً برای نمودن درجه ایمان و تقوی و رسوخ عقیده ی دینی و سیاسی مدرس و مقایسه با مرحوم داور که کردار و صفاتش غالباً مورد ستایش آقای خواجه نوری و تصدیق یاران آن مرحوم واقع شده کافی است که حکایتی برای نمونه و مثال به معرض قضاوت خوانندگان این سطور گذاشته شود.

مرحوم مدرس در موقع انتخابات دوره ی ششم مجلس تولیت (نائب التولیه) مدرسه سپهسالار را عهده دار بود. مطابق مقرراتی که خود آن مرحوم وضع کرده بود حقوق و جیره طلاب در چهار قسط هفتگی پرداخته می شد، ولی هر یک از طلاب که در پایان هفته از عهده امتحان دروس همان هفته بر نمی آمد حق دریافت حقوق هفتگی را نداشتند. به گواهی سه نفر از اشخاص معروف، به صحت قول یکی از طلاب که به نفع مرحوم مدرس و رفقای آن مرحوم در انتخابات تهران کوشش فراوان کرده و به همین جهت از درس و امتحان یک هفته بازمانده بود مخصوصاً اصراری داشت که حقوق همان هفته را به رایگان بگیرد. مرحوم مدرس با تذکر اینکه حاضر است سه مقابل جیره مدرسه، از محل دیگر بدهد، از حواله جیره خودداری و حتی در پاسخ یکی از حاضرین که اظهار کرده بود بدون این تذکر ممکن است از محل دیگر بدهند، فرمود نه خیر، این عمل نوعی تزویر است، او باید بداند که مزد کار را از محل خودش می گیرد. اما پرداخت جیره مدرسه منوط است به خواندن درس و بس.

کسانی که با مرحوم داور خاصه در مدت وزارتش معاصر بوده اند با این که معتقدند که آن مرحوم شخصا اهل استفاده نامشروع و قبول رشوه نبوده معهذاً معترفند که غالباً با وجود اطلاع داشتن از رشوه خواری کسان و بستگانش اغماض می نمود و به روی خود نمی آورده است. این است تفاوت فاحش دو مرد سیاسی نامی که آقای خواجه نوری با آن قلم شیوا و شیرین خود بیشتر کردار و صفات دومی (داور) را ستوده ولیکن از ذکر خصائص اخلاقی و رفتار و روحیه ی قابل پرستش اولی (مدرس) غفلت فرموده اند. چون نویسنده این سطور و آقای خواجه نوری یکدیگر را ندیده و نمی شناسیم ولیکن غیاباً قریحه و قلم شیوای ایشان را صد بار ستوده ام. امید است گستاخی و حقیقت گویی و حق شناسی را موجب کدورت خاطر ندانند. حالا که من این سطور را می نویسم و سی و یک سال از شهادت مدرس می گذرد، آن هم سی و یک سالی که سراسر غوغا و آشوب بوده و چه بسا بعد از مدرس قهرمانان ملی خویش را این می دانستند که در سیاست شاگرد مدرس و یا همکار او بوده اند. در حقیقت هنوز هم مدرس و افکارش در اعماق دل وطن دوستان و آزادیخواهان زنده است و حکومت می کند.

دگرگونی در اوضاع سیاسی ایران: کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ (۲۲ فوریه ۱۹۲۱، ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۳۹)

(صفحات ۹۲ تا ۹۵ کتاب مرد روزگاران)
(ویراستاری و به روز شده در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۹۳)

بسیاری از مورخین و سیاستمداران، از جمله مرحوم حسین مکی، تاریخ کودتای طراحی شده توسط دولت انگلیس را مفصل شرح داده اند. و البته هستند قلم بدستانی که این کودتا را یک رخداد طبیعی و مستقل پنداشته اند. کودتای ۱۲۹۹ که

نتیجه ی ناکام ماندن قرارداد ۱۹۰۹ بود تاریخ ایران را به مسیر تازه ای سوق داد. این کودتای از پیش طرح ریزی شده، که برخی آن را انقلاب سفید هم نام داده اند، نقطه ی دگرگونی مهمی در تاریخ ما است که حاکمیت کمابیش نیم بند مشروطه و قدرت مجلس را تقلیل داد و البته سیاستمداران و رجال بسیاری دستگیر، تبعید، کشته، و برکنار شدند. سید حسن مدرس از آن جمله بود.

حسین مکی در تاریخ بیست ساله داستان حبس و تبعید مدرس را چنین شرح می دهد. مدرس نیز در این رستاخیز مخوف و چنین ورطه ی هولناکی گرفتار شد و در عداد محبوسین سیاسی قرار گرفت و ابتدا در محل قزاقخانه قدیم، در همان اتاقی که میرزا عبدالحسین فرمانفرما حبس بود برای چند روزی زندانی گردید. ولی بعدا او را به اتفاق شیخ حسین یزدی بوسیله ی گاری پست به قزوین تبعید و حبس کردند^۱. مدرس نیز تا آخر عمر کابینه ی سیاه در آنجا محبوس بوده است. مدرس در عزت نفس و مناعت طبع آیتی بود و بدون شبهه کمتر نظیر داشت. چنانچه اطلاع صحیح در دست است که مشارالیه در دوره ای که در زندان قزاقخانه به سر می برد مطلقا برای استخلاص خود تشبثی نکرد. فقط از ترس اینکه مبدا کابینه وقت شئون سیاسی کشور را متزلزل کند، اندوه بسیار داشت و بارها این موضوع و دست هایی را که در کودتا شرکت داشته به رفقای خود در زندان متذکر می شد و تمام وقایعی را که کودتا در بر داشت پیش بینی می کرد. گفته بود از روزی که سید ضیاء رئیس الوزرا شده استقلال کشور در مخاطره افتاده است. برای اثبات عزت نفس مشارالیه همین قدر کافی است که مانند سایر محبوسین سیاسی از بستر زندان استفاده نمی کرد. بلکه تمام این مدت هنگام خواب عمامه خویش را به زیر سر می نهاد و در زیر عبای خود می خفت.^۲

ظاهرا سید ضیاء الدین تعداد بسیاری از ثروتمندان را هم دستگیر کرده از آنها خواسته بود که برای آزاد شدن خود مبلغی بپردازند. مرحوم ملک الشعرا بهار راجع به سید ضیاء در جلد اول تاریخ احزاب سیاسی می نویسد: نه کمونیست بود که همه را بکشد، نه فاشیست بود که با اعیان همکاری کند و تندروان و کمونیست ا را خاموش سازد، و نه حزبی داشت که هم مسلکان را کار بدهد و باقی را بیکار سازد. نه ایل و عشیره ای داشت که اقوام خود را که طبعاً بسته او باشند بر مردم دیگر مسلط کند و نه هم قبلا اظهار خود مشارالیه تدارک شده بود که لااقل صد نفر دوست مناسب اوضاع با خود همدست سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایش را جاروب نماید. اولاً اشخاصی را بدون تناسب توقیف کرد. مدرس، شیخ حسین یزدی، حاج متجددالدوله فرمانفرما، تیمور تاش، رهنما، دشتی، فرخی، فدایی و من و سید هاشم وکیل. از پیر هشتاد ساله تا پسر بچه چهارده ساله که او را با زیر شلواری از خانه کشیده و آورده بودند. ... فقط نجابت ایرانی مانع بود که پاسبان و آقای پاشا خان را که آمد و رفت داشتند، همه را خفه کنند و بیرون بیایند.^۳

در محبس قزاقخانه، روزی مدرس به سروان کریم، نگهبان زندان گفته بود، کریم آقا آیا ممکن است پیام من را به بنی عمم برسانی؟^۴ کریم آقا پرسیده بود: کدام بنی عمتان؟ مدرس گفته بود: به سید ضیاء الدین از قول من سلام برسان و بگو حق تو این بود که به محض اینکه ما را گرفتی همه را بکشی و بدار بزنی. حالا که این کار را نکردی دیگر هیچ کاری نمی توانی بکنی و خودت را خسته می کنی. فرمانفرما، نصرت الدوله، و عده ای دیگر به صدا در آمده بودند که آقا این چه پیغامی است! چرا سرود یادش می دهی؟ مدرس گفته بود مطمئن باشید که سید ضیاء هیچ کاری نمی تواند بکند. خیالتان بکلی آسوده باشد.

کابینه ی سیاه، همانطور که مدرس پیش بینی کرده بود، در روز ۴ خرداد ۱۳۰۰ ه.ش. (۲۵ می ۱۹۲۱، ۱۷ رمضان ۱۳۳۹) نود روزه سقوط کرد، بدون اینکه سید ضیاء بتواند کاری انجام دهد. با سقوط کابینه زندانیان بتدریج آزاد شده از قزوین به تهران بازگشتند.

----- پاورقی ها -----

۱ حسین یزدی نماینده ی کاشان بود و با بسیاری از طرح های پیشنهادی مدرس در مجلس مخالفت می کرد.
۲ چنانکه در صفحات بعدی این کتاب خواهیم خواند مدرس پس از افتتاح دوره چهارم مجلس موقع بررسی اعتبارنامه ها با کسانی که در کمیته ی آهن و یا در کابینه ی سید ضیاء الدین عضویت داشتند سخت مخالفت کرد و بالاخره نگذاشت که اعتبارنامه ها ی عده ای از آنها تصویب شود.

۳ تاریخ احزاب سیاسی، جلد اول، صفحه ی ۹۵

۴ چون سید ضیا و مدرس هر دو سید بودند، مدرس او را بنی عم نامیده بود.